

نگاهی به کتاب

«تو با ما قدم می‌زنی» سروده‌ی محمود پوروهاب

قدم‌زدن‌های شاعر و مخاطب نیمه‌راه...

آنسیه موسویان

نام کتاب: تو با ما قدم می‌زنی
نویسنده: محمود پور وهاب
تصویرگر: سحر خراسانی
ناشر: شکوفه
شمارگان: ۵ هزار نسخه
نوبت چاپ: نخست ۱۳۸۸
شمار صفحات: ۲۰ صفحه



دریافت که شاعر و چه بسا ناشر به نکات جزیی اما بسیار با اهمیت در مورد شعر کودک واقف نیست. کتاب، فهرست ندارد؛ شاید نتوان از این لحاظ بر شاعر خُرده گرفت؛ اما حداقل انتظاری که می‌توان از او داشت این است که در یک مجموعه شعر، شعرهایی را در کنار هم گرد آورد که اگر قرابت و شباهت موضوعی زیادی با یکدیگر ندارند، لاقلاً این قدر بی‌ربط و دور از ذهن نباشند. آیا شاعر با کمبود شعر برای رسیدن تعداد اشعار به حد نصاب یک کتاب مواجه بوده است؟! در این صورت می‌توانست حداقل چینش و ترتیب اشعار را به گونه‌ای قرار دهد که شاهد چنین اتفاقی نباشیم.

یک کتاب کودک باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد که آن را کتاب خوب و مناسب بنامیم؟ این سؤالی است که در نگاه اول، وقتی چشمم به کتاب «تو با ما قدم می‌زنی» می‌افتد، از خودم می‌پرسم و خودم را برای لحظاتی جای کودکی در گروه سنی "ج" می‌گذارم و از دریچه‌ی نگاه او به کتاب می‌نگرم. این کتاب که تازه‌ترین اثر «محمود پوروهاب» است، توسط «کتاب‌های شکوفه» وابسته به انتشارات امیرکبیر منتشر شده است و ۱۱ شعر با موضوع‌های مختلفی چون: پرنده، وطن، مگس، درخت، صلح، آبی نوازش (امام محمدباقر) و کربلا! را در بر می‌گیرد. از همین موضوع‌بندی و ترتیب شعرها می‌توان

از این مسئله که بگذریم، می‌دانیم در کتاب‌های کودک (به ویژه گروه‌های سنی پایین‌تر) ظاهر کتاب از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، منظور از ظاهر، همه‌ی ویژگی‌های صوری کتاب است اعم از تصویرگری، چینش اشعار، نوع فونت انتخاب شده، کم‌رنگ یا سیاه بودن آن، رعایت سفیدخوانی در صفحات و... اگر این مشخصات باسلیقه و دقت انتخاب شوند، حاصل کار نیز زیبا خواهد بود و قطعاً مخاطب را به خود جذب خواهد کرد تا به سمت کتاب برود و تازه به خواندن آن که مرحله‌ی بعدی است، بپردازد. در غیر این صورت، در همان نگاه اول یا اصلاً به سمت کتاب نخواهد رفت و یا با بی‌میلی از کنار آن خواهد گذشت.

بسیاری از نکاتی که درباره‌ی ظاهر کتاب در سطور فوق برشمردیم، در چاپ کتاب «تو با ما قدم می‌زنی» مغفول مانده است. فوتی که برای شعرها انتخاب شده، فوتی قدیمی است که برای کودک زیبایی و جذابیتی ندارد. در برخی صفحات دو شعر طولانی در یک صفحه آورده شده و این امر سبب شلوغی و ازدحام صفحه شده که قطعاً چشم مخاطب را دچار خستگی خواهد کرد. (نظیر صفحات ۴، ۱۴ و ۱۵) برخی شعرها هم آن قدر طولانی هستند که هم خواندن آن‌ها از حوصله‌ی مخاطب گروه «ج» خارج است و هم نیاز به دو و گاه سه صفحه دارند اما معلوم نیست به چه دلیل به‌طور فشرده در یک صفحه جا گرفته‌اند (نظیر شعرهای عکس یادگاری صفحه‌ی ۷، ای آبی نوازش صفحه‌های ۱۴ و ۱۵ و کربلا پیچید، مثل راز بود صفحه‌های ۱۹ و ۲۰).

این‌ها نکاتی است که می‌شد با یک نگاه کلی و در یک ویرایش ساده، برطرف‌شان کرد و متأسفانه ناشری به اعتبار و بزرگی امیرکبیر نسبت به آن بی‌توجه بوده است.

نکته‌ی دیگری که در مورد ظاهر کتاب باید گفت این است که کارشناس محترم انتشارات، شناختی درباره‌ی قالب شعرها نداشته است و این امر مشکلاتی را در برخی صفحات ایجاد کرده است. یکی از راه‌های تشخیص قالب شعر، شکل و الگوی نوشتاری آن است. مثلاً چهارپاره را در بندهای جداگانه که شامل دو بیت هستند زیر هم و هر بند را با فاصله‌ی اندکی از بند دیگر می‌نویسیم؛ مثنوی را بیت بیت زیر هم و... این امر تا آن‌جا حایز اهمیت است که حتا گاه جزء ویژگی‌های اصلی قالب درمی‌آید. مثلاً شعر نیمایی را حتماً باید به صورت پلکانی و زیر هم نوشت و هر جا وزن تمام می‌شود و مصراع پایان می‌یابد به سطر بعدی می‌رویم. در کتاب «تو با ما قدم می‌زنی» به این ویژگی نیز توجه نشده است و همین امر سبب بروز مشکلاتی در این عرصه شده. به عنوان مثال شعر زیر که به همین شکل در کتاب آمده است بخوانید:

امید: ذوق دو بال است

برای خوب پریدن
امید: ذوق دو تا پا
به بام قله رسیدن
امید: حس درخت است
با خیال جوانه
و آشیانه‌ی گنجشک‌ها
بهار، ترانه
امید: قاصدکی خوش‌خبر
ز راه رسیده
هزار قطره‌ی باران
به باغ تشنه چکیده
امید: یعنی من هم
برای باغچه‌ی دل
سرودم گل و شبنم
چه حرف‌های قشنگی
نوشته‌ام که بخوانند
تمام مردم عالم
نگو شکسته پر من
نگو ضعیفم و کوچک
خوشا به حال پرنده
که هیچ‌وقت ندارد
به بال‌های خودش شک.

قالب این شعر چیست؟! شعر به چهار پاره هم شباهت دارد، اما از آن‌جا که برخی پاره‌ها بیش از ۴ مصراع یا کم‌تر از ۴ مصراع شده‌اند، بهتر است آن را شعر نیمایی بنامیم.

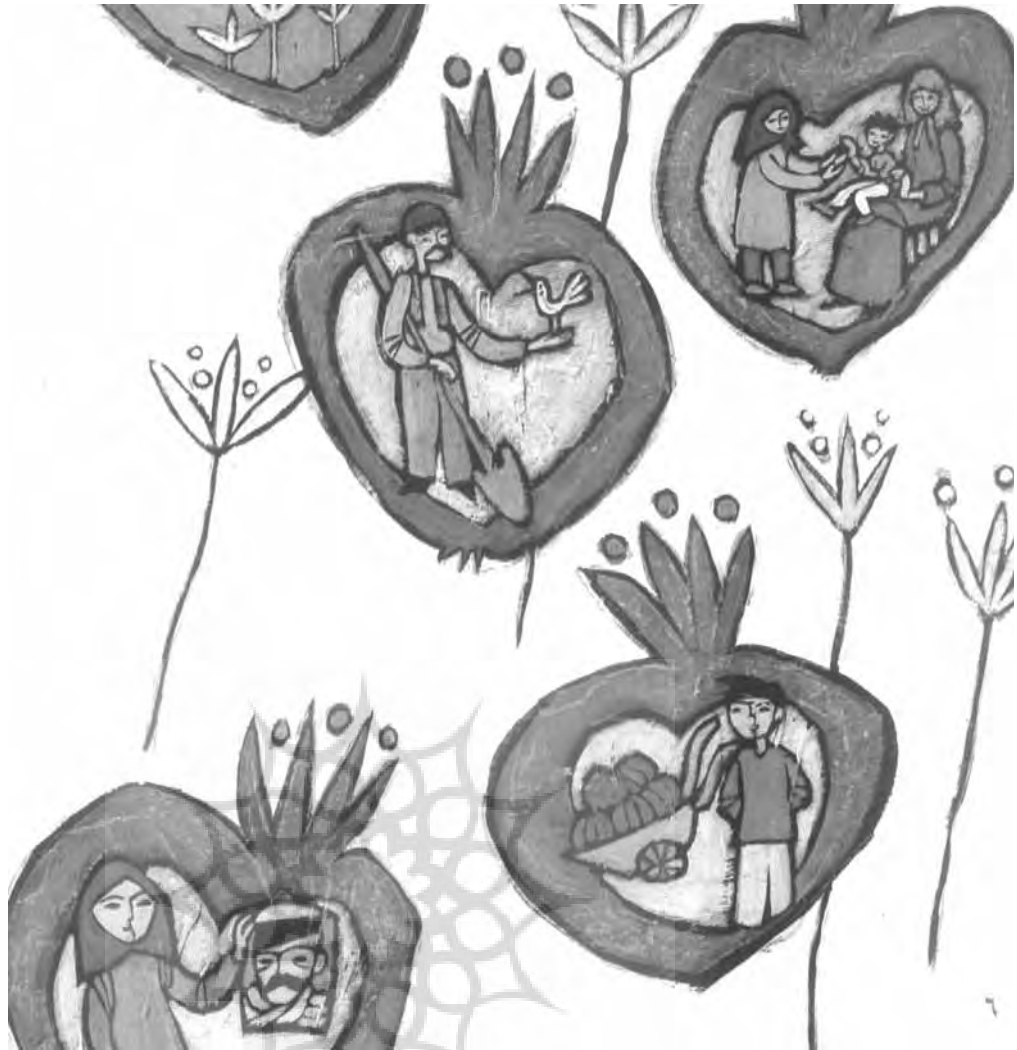
در این شعر، اشکالاتی در شیوه‌ی مصراع‌بندی به چشم می‌خورد؛ به عنوان مثال در سطر چهارم «امید حس درخت است» مصراع نباید این‌جا تمام می‌شد، چون وزن کامل نیست و در واقع مصراع بعدی هم ادامه‌ی همین مصراع است و باید پشت سر هم به این شکل نوشته می‌شد: «امید حس درخت است با خیال جوانه» همین مشکل در چند سطر بعدی هم ایجاد شده است:

«امید: قاصدکی خوش‌خبر

ز راه رسیده»

که مصراع «ز راه رسیده» ادامه‌ی مصراع قبل است. شعر «ای آبی نوازش» نیز در قالب نیمایی سروده شده (ظاهراً) اما به شیوه‌ی چهارپاره نوشته شده و شعر «کربلا پیچیده مثل راز بود» که یک مثنوی بلند است نیز به صورت چهارپاره آمده است! بدون شک این‌گونه اشتباه‌ها، کودک را که شاید به شکل غیر مستقیم در حال آموختن ویژگی‌های قالب‌های شعر باشد، دچار مشکل خواهد کرد و نمی‌توان به صرف این‌که مخاطب ما کودک است و خیلی از نکات فنی و تخصصی را متوجه نمی‌شود، از کنار این مسایل به سادگی گذشت.

حال برمی‌گردیم به شعرهای کتاب. همان‌گونه که



می خورد. در شعر «ای آبی نوازش» که شاعر آن را به «پنجمین آفتاب، محمدباقر(ع)» تقدیم کرده است، باز هم با توصیف‌هایی کلی و عام مواجه هستیم که می‌توان آن‌ها را درباره‌ی هر یک از ائمه و شخصیت‌های بزرگ مذهبی به کار برد:

ای عطر بی‌کرانه!
زییاست حرف‌هایت،
زیبا و عاشقانه
...
فکر عمیق و نابت
مانند دره‌ها ژرف
احساس تازه‌ی تو
نرم و لطیف و روشن
مثل ترانه‌ی برف

تنها در دو بند از این شعر طولانی از لفظ «آفتاب پنجم» استفاده شده که مخاطب را به موضوع شعر هدایت می‌کند. این ترکیب هم آن قدر در مورد ائمه به کار رفته که تبدیل به یکی از کلیشه‌های مشهور شده است. این‌گونه کلی‌گویی‌ها، جز این که شعر را دچار اطناب

اشاره شد، شعرها از تنوع موضوعی برخوردارند. از درخت و مگس و پرنده گرفته تا صلح و وطن و موضوعات مذهبی چون کربلا و ائمه. گرچه شاعر تلاش کرده است دچار کلیشه‌های رایج در شعرهای کودکان نشود، اما این تلاش در بسیاری از موارد بی‌نتیجه مانده و حاصل کار، دوباره همان چیزی است که در بسیاری از شعرهای دیگر شاعران می‌خوانیم. به عنوان مثال در شعر اول مجموعه که برای «خداوند» سروده شده است، شاعر باز هم با همان نگاه کلیشه‌ای معمول این‌گونه سروده‌ها به سراغ این موضوع رفته است و دوباره از لابه‌لای ابیات شعر، شاپرک، پنجره، گل، کبوتر و قفس می‌ریزد:

تو لطف هوا
تو آرامش سایه‌ای
تو با هر چه خوب است همسایه‌ای
تو با ما قدم می‌زنی
و با شاپرک‌ها نفس
تو یک پنجره سمت باغ
برای دل هر قفس...
این مشکل گویا در شعرهای مذهبی بیشتر به چشم

کرده و خواندن آن را برای مخاطب دشوار و ملال‌انگیز، چه سودی دارد؟

و اما شعر «کربلا پیچیده مثل راز بود»؛ با خواندن این شعر، نمی‌دانم چرا بی‌اختیار به یاد شعرخوانی مرحوم آقاسی افتادم؟! این ابیات را بخوانید تا گفته‌هایم را بهتر متوجه شوید:

کربلا یعنی دو نیرو، خوب و بد
یک طرف ایمان و یک‌سو دیو و دد
یک طرف علم و خدا و روشنی
یک طرف جهل و سیاهی دشمنی
...

که ناخودآگاه حال و هوای شعر «شیعه یعنی...» از مرحوم آقاسی را به ذهن می‌آورد با همان شور و حرارتی که خودش پشت تریبون می‌خواند!

در این شعر، ظاهراً شاعر قصد داشته است نگاه تازه‌ای به کربلا بیندازد و به مخاطب بگوید که این حادثه‌ی عظیم تنها به همین عزاداری و بر سر زدن و... محدود نمی‌شود. او در این راستا ناخودآگاه به ورطه‌ی سخنرانی و شعارگویی افتاده است و شعری طولانی (۲۳ بیت) سروده که بر خلاف اعتقادش پُر از نگاه تکراری به واقعه‌ی کربلا است. به راستی نظیر این ابیات را تا به حال چند بار خوانده یا شنیده‌اید؟

کربلا پیچیده مثل راز بود
بهترین غمگین‌ترین آواز بود
ما نفهمیدیم عمق راز را
معنی زیباترین آواز را
...

باز فردا کربلاها می‌رسد
عشق می‌آید بالاها می‌رسد
بعد از آن هم کربلا تکرار شد
کربلاها در زمین بسیار شد
...

این شعر - به اعتقاد من - شعری کاملاً بزرگسالانه است هم به لحاظ نوع بیان و مضمون و هم زبان شعر و واژگان و... شعری سراسر اطناب که قطعاً مخاطب کودک با خواندن اولین ابیات آن را کنار خواهد گذاشت!

خوب است مقایسه‌ای داشته باشیم میان این شعر با شعر کوتاهی از زنده‌یاد قیصر امین‌پور که با همین موضوع سروده شده است.^۱ امین‌پور در کتاب آخر خود «دستور زبان عشق» شعری درباره‌ی عاشورا دارد:

راستی آیا
کودکان کربلا
تکلیف‌شان تنها
دائماً تکرار مشق آب آب
مشقِ بابا آب بود؟

تفاوت شعر قوی و ضعیف را به همین سادگی می‌توان دریافت! شعر قیصر از چند جمله‌ی ساده و کوتاه تشکیل شده است، در واقع کل شعر یک سؤال است. او با این سؤال همه‌ی حرف‌هایی را که یک شاعر غیر حرفه‌ای شاید در چندین بیت می‌گفت، بیان کرده است. گذشته از ایجاز شگفت‌آور این شعر، مضمون آن تلنگری به ذهن مخاطب است. شاعر با این سؤال، مخاطب را به تفکر درباره‌ی همه‌ی کلیشه‌ها و آموخته‌های سنتی‌اش درباره‌ی کودکان کربلا، دعوت می‌کند؛ بدون آن که سخنرانی کند یا شعار بدهد. قطعاً تأثیر چنین شعری نیز به مراتب در ذهن و روح مخاطب ماندگارتر خواهد بود.

به نظر می‌رسد شعرهای این مجموعه نیازمند نگاهی دوباره از سوی شاعر و اصلاح و بازبینی برخی از ابیات هستند. اشکالات زبانی و مفهومی در برخی شعرها به چشم می‌خورد که در اثر کم‌توجهی و نداشتن وسواس و دقت کافی در انتخاب کلمات و عبارات، ایجاد شده‌اند. به نمونه‌ای از این اشکالات اشاره می‌کنیم:

اولین مورد اشکال قافیه و وزن است! درست است، از شاعری که تاکنون چندین مجموعه شعر برای کودکان و نوجوانان منتشر کرده، بعید به نظر می‌رسد؛ اما پیش آمده است!

یک و انت پیر
می‌برد سبزی‌های تازه
پُر شد خیابان
یک دفعه از بوهای تازه

(شعر از بوی ریحان، صفحه‌ی ۱۳)

قافیه‌های این بند «سبزی‌های» و «بوهای» هستند که قطعاً اشکال دارند.

در شعر دیگری می‌خوانیم:

...
در جاده‌ی نگاهت
خوشه به خوشه شبنم
آلبوم عکس ماهت
...

(ای آبی نوازش، صفحه‌ی ۱۵)

در مصراع آخر کلمه‌ی «آلبوم» باید به شکل «آلبوم» خوانده شود تا وزن درست از آب دربیاید.

و یا در شعر «عکس‌های یادگاری» بیتی هست که می‌گوید:

مثل دایی پرستو
روز و شب در کارخانه
کار کرده
رنج‌دیده
...



برای شهدای کربلا به کار برده که معلوم نیست چه مفهومی به ذهن مخاطب خواهد آورد:

گرچه نامش بود نام دیگری
نام دیگر داشت هر خون‌پیکری!

آیا «خون‌پیکر» یعنی کسی که پیکرش از خون ساخته شده است؟ یا پیکرش خونین است؟ یا...؟
و در ادامه:

باز هم از جغدهای خشمگین
ریخت فوجی از کبوتر بر زمین
در این بیت هم ضمن این‌که نماد جغد و کبوتر، بسیار کلیشه‌ای است، مشخص نیست که شاعر دقیقاً قصد بیان چه مفهومی را داشته؟ شکل منثور این بیت به این صورت است: «باز هم فوجی از کبوتر از جغدهای خشمگین بر زمین ریخت» آیا منظور این جمله این است که از بدن جغدها، فوجی کبوتر به زمین ریخت؟! آن‌چه را در ذهن شاعر بوده و حذف شده است، مخاطب کودک نمی‌تواند حدس بزند. ضمن این‌که جغد و کبوتر دشمن یکدیگر به حساب نمی‌آیند و تنها جغد به نماد دشمن (وجه منفی) و کبوتر نماد آرامش و صلح (وجه مثبت) در

(عکس‌های یادگاری، صفحه‌ی ۷)

که این‌جا هم باید کلمه‌ی «دایی» را با تشدید بخوانیم تا وزن درست خوانده شود. گاهی نیز شاعر کلمات را از سر کم‌دقتی و تنها برای جور شدن وزن و قافیه انتخاب کرد، به‌گونه‌ای که در معنی مشکل ایجاد شده است:

یک طرف هی مهربانی، هی فروغ!
یک طرف هی کینه، خودخواهی، دروغ!

(شعر کربلا...، صفحه‌ی ۲۰)

کلمه‌ی «هی». که از زبان محاوره به این شعر راه یافته، جدا از آن‌که در بافت زبانی این شعر جا نیفتاده و نامتناسب است، برای مصراع اول (فروغ و مهربانی) لفظ مناسبی نیست.

در همین شعر می‌خوانیم:

کربلا، محدود شد بر سر زدن
گل به سر مالیدن و پریر شدن
منظور شاعر از مصراع اول این است که: «کربلا محدود شد [به] بر سر زدن»، اما تنگنای وزن او را مجبور به حذف «به» کرده و معنای جمله دچار مشکل شده است.

در بند دیگری از این شعر، شاعر ترکیب «خون‌پیکر» را

شعرها تبدیل شده است و شاعر نیز همین نمادهای تکراری و کلیشه‌ای را بدون ذره‌ای تغییر در شعرش به کار برده است.

در شعر «عکس یادگاری» می‌گوید:

مثل ناصر، هم کلاس
روزهای گرم تابستان همیشه
می‌رود همراه بابا
می‌فروشد طالبی یا هندوانه
شب غبارآلود و خسته
راضی، اما
بازمی‌گردد به خانه...

(عکس‌های یادگاری، صفحه‌ی ۷)

آوردن صفت «غبارآلود» در این بند نیز نشان از کم‌دقتی شاعر در انتخاب واژگان دارد. آیا کسی که در شهر، طالبی یا هندوانه می‌فروشد، غبارآلود است؟!

در همین شعر، شاعر در توصیف یکی از شخصیت‌ها که گویا کارگر کارخانه است، تصویر وحشتناکی می‌آورد که بیان آن برای این گروه سنی چندان مناسب به نظر نمی‌رسد:

مثل دایی پرستو
روز و شب در کارخانه
کار کرده
رنج دیده
با همان انگشت‌های سربریده!

(عکس‌های یادگاری، صفحه‌ی ۷)

برخی از شعرهای این مجموعه، از نظر زبان، گاه دچار نوسان و تغییر می‌شوند، به گونه‌ای که ناگهان در میان یک شعر به زبان کاملاً امروزی، کلمه‌ای آمده است که زبان را کهنه کرده و همین امر به یک‌دستی و صمیمیت زبان شعر لطمه زده است. به کاربرد کلمه‌ی «گرفتن» در بند زیر دقت کنید که تنها به خاطر محدودیت وزن به این شکل آمده است:

مثل لیلا
مثل آقای اناری
می‌توان با هر یک از آن‌ها
گرفتن
عکس‌های یادگاری!

(عکس‌های یادگاری، صفحه‌ی ۷)

و یا مصراع آخر این شعر که زبانی کاملاً متفاوت با کل شعر دارد:

... من درخت جنگل توام
گل به باغ دامن
پاره‌ی تنت
بی‌تو آسمان هر کجا
آسمان من نمی‌شود
دور از تو من کجا روم؟

(شعر وطن، صفحه‌ی ۵)

همین‌طور به کاربرد فعل «نوش می‌کرد» به جای «می‌نوشید» در این شعر بنگرید:

همین امروز دیدم
درون استکانم یک مگس بود
و از ته‌مانده‌ی آن نوش می‌کرد!

(شعر مگس، صفحه‌ی ۱۴)

حیف است این نوشته را به پایان ببریم و از شعر زیبای «صلح» یاد نکنیم. این شعر را همان‌گونه که در کتاب توضیح داده شده است، شاعر با الهام از شعر «یانیس ریتسوس» شاعر یونانی سروده است (که البته نام این شاعر در این کتاب به اشتباه، «آیسوس» آمده است) و شعر زیبا و کاملی است و شاعر در آن به‌طور ضمنی صلح را به چیزهای مختلفی تشبیه کرده است و در پایان «صلح» انسانی است که هر کجا قدم می‌گذارد، درختی می‌کارد. که در ادامه آن را می‌خوانیم. با این توضیح که ای کاش اصل شعر شاعر یونانی هم در کنار این شعر می‌آمد:

«صلح»
صلح، سفره‌ای همیشه باز
نان داغ
عطر میوه‌های کال باغ
صلح، یک کتاب
توی دست‌های کودک است
لابه‌لای برگ‌ها
خواب جیرجیرک است
صلح هر کجا که رفت
مثل برف، مثل قاصدک
روی بام چترها نشست
مثل عطر گل
روی شانه‌ی هوا نشست
صلح هر کجا که رفت
خط قرمزی
روی هر قفس کشید
هر پرند با ترانه‌اش نفس کشید
صلح هر کجا که پا گذاشت
جای کینه، جای بمب
یک درخت کاشت!

(شعر صلح، صفحه‌ی ۱۱)

پی‌نوشت:

۱ - شعر قیصر قطعاً شعر بزرگسال است و شاید به همین دلیل این مقایسه، مقایسه‌ی دقیق و صحیحی نباشد، اما تنها از منظر نگاه تازه به واقعه‌ی عاشورا - که گویا قصد شاعر در شعر «کربلا بیچیده مثل راز بود» - همین بوده است. این مقایسه انجام شد.